دالهٔ عزیزم سلام. امیدوارم حالت خوب باشد و ایام بکامت. نامه‌ات را چند روز قبل دریافت داشتم و خوشحال شدم که در تدارک سفر به ایران هستی. آرزومندم موجبات کار مطابق دلخواهتان فراهم شود و مانعی در سفرتان فراهم نگردد و دیدار پس از سی و پنجسال با خوشی انجام شود. روزگار من بگذرد است و روزها را با بلبشی و بیکاری را طی می‌کنیم. کاری مطالعه زیاد و دیدوبازدید بچه‌ها و کاری مسافرت و باز هم مطالعه. و عجب اینست که بعضی اوقات طبع شعری بر وجودم گذر می‌کند و من ایگاه میو با آنکه در انتظار نه ممانعت کرده‌ام و نه پیگیری. در ایام جوانی که شوق کوه‌نوردی زیاد داشتم کاری غزلی و مسمطی می‌ساختم و آنرا بدوستانی می‌ارائه‌ام مدتها گذشت که آثاری از آن قریحه در خود احساس نمی‌کردم تا سال گذشته. چند نوبت اتفاق افتاد که شعری سرودم و من چه جذبه قبل بیاد ایام گذشته می‌خورد زمزمه می‌کردم و شعری ساختم که زیاد برایت بنویسم. باز می‌گویم که ادعای شاعری ندارم و خودم را شاعر نمی‌شناسم ولی چون طبع هر ایرانی اصولاً با شعر و شاعری سازش دارد و شعر در فرهنگ هر ایرانی در سطوح مختلف رخنه داشته است منهم از این قاعده مستثنی نبوده‌ام. علیرغم این اگر چیزی شعر که بیاد گذشته سروده‌ام برایت بنویسم بیدا نکنید خطاها و لغزشهای آن بیشتر و با دید آشنایان نگاه کنی مرا دید اغماض.

(یادی از گذشته)

یاد ایام جوانی و آن شکوه کوهساران — وان نسیم بامدادی بر کنار چشمه‌سارا

بر سپیغ قله‌ها چیزی ز برف از سال پیشین — در پناه دره‌ها گلهای وحشی لرزان

نغمه‌ای دلپذیر از ریزش هر آبشاری — چهچه مرغان وحشی در کنار چشمه‌سارا

در سپیده دم سرود دلکش مرغان وحشی — در طلوع بامداد آوازه کبک خرامان

باد برده بر مشام آهوان بوی ز صیاد — چشمهاشان پر ز خبر چون ماهی در خشان

خسته از کوه و کمر برگشته در چادر غنوده — بادلی آکنده از عشق جوانی سربدامان

خوش زمانی بود سرگرمی عشق و شادکامی — خوش امیدی بود امید وصل در آن روزگاران

باغها پر عطر گلهای رنگارنگ بهار — راغها سبز از گیاهان همچو کبت پرنیان

دردها پر غلغله از نغمه‌ی کبک و تذرو — کوه‌ها پر همهمه از غرش ابر بهاران

منجر امید از میان دره‌ها هر چشمه‌ساری — گریه می‌گیرد ابر از بام فلک بر خاک زاران

همرهان ما همه رفتند و دل از ما بریدند — یادشان ماند است ~~بر دل~~ همچون آتشی بر جان یاران

سال‌ها بگذشت و از یک مهدی محروم مانده — سوختیم از آتش هجر و فراق غمگساران

سال‌های عمر بگذشته و پیری از در آمد — از پی پاییز و تابستان عمر آید زمستان

خوش نباشد پیری و تنهایی و بی‌همزبانی — پیری ار با دوست باشد دل بود شاد و خندان

در پی یک همزبانی سال‌ها در رنج مانده — هیچ دردی نیست سوزان‌تر ز تنهایی بدوران

هست امیدی که سر آید زمان تلخ کامی — بگذرد این تلخ ایام با دیدار یاران

با امید وصل یاران بگذرد هر شامگاهی — با امید روی یاران سر زند هر بامدادان

من چو یک جنگیب شاخم از گذشت بهمن و دی — کی توانم سبز و تازه گردم از ابر بهاران

همچو یک خاموش شمعم من ز طوفان حوادث — نیست یک پروانه‌ای اندر طواف شمع بی‌جان

چون نیارستم شدن دمساز با هر آشنایی — سوی تنهایی گشادم رخت از دیار یاران

کاشکی تنهای هجر و فرقت یاران سر آید — سر زند مهر وصالش از فراز کوهساران

در چند روز اخیر فرد دلی از نزد ما آمد و با دختری عروسی کرد فردا که ۵۸/۱۲/۲۰ است نوبت بازگشت و عروسی چند روز بعد نوه او میرود جای شاعر در میان ما خالی بود.

و روز در حضور همیره که از اصفهان آمده بود غزل قرآن را زدم با سید اسکندر خبری از ما داشته باشد ما نامه با خبر به همیره اشتیاق زیارت شما را دارد در ترتیب اندرج جای حال بارت

در وصال اسطرلاب حاجی شاه‌آبادی نامه بنویسد و چه اشکالی دارد که نام من نیز در این سفر یاران بکند و مطالعه‌ای از اوضاع و احوال این بنده آورده و با فراغت خاطر برای جلسه شوکت

از جانب من سلام فراوان به تمامی دوستان عزیز و آگاه برسانید و بگوید فرشته ذهن فرهود و فرهنگ مشتاقانه منتظر شما هستند و در کجا هستید

۵۸/۱۲/۲۹